



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۲/۲۳



م. اسحاق نگارگر

شب یلداي این کشور خدایا نمی دانم سحر دارد ندارد

من این یادداشت را در بیست و سوم دسمبر سال ۲۰۱۵ یعنی دو شب بعد از شب یلدا نوشته بودم و اینک می بینم که هنوز از سحر خبری نیست و باز باید با شب های تاریک که پشت هم می آید بسازیم. از رحمت خدا نباید نومید بود؛ امیدوارم تا شب یلداي سال آینده طلوع سحر را در کشور جشن بگیریم که هر چند دل تو نا امید است "پایان شب سیه سپید است" نگارگر ۲۳ دسمبر ۲۰۱۶ برمنگهم

شب یلداي این کشور خدایا نمیدانم سحر دارد ندارد!

بیدل شعری در وزن (مفعول مفاعلن فعولن) دارد و در آن می گوید:

دل باز به جوش یارب آمد شب رفت، سحر نشد شب آمد

من سراپای این شعر را بسیار دوست دارم اما دو بیت آن ساعت ها نیروی تخیل مرا در خدمت می گیرد و من از خود می پرسم که بیدل در هنگام سرودن این شعر چه حالت روانی داشته است و این شبی که بیدل از آن صحبت می کند چه گونه شبی است که سحر به دنبال ندارد و تا چشم باز می کنی می بینی که یک شب سیاه رفته است و شبی سیاه دیگر چادر سیاه خود را هموار کرده است. و اما در آن بیت دیگر که من از این شعر دوست دارم بیدل می گوید:

از اهل دُول حیا مجوید
اخلاق کجاست منصب آمد

این جا نیز بیدل مثل اینکه سال ها اهل دولت های گوناگون را آزموده باشد تیر را دقیق بر هدف می زند. دولت ها هر نوع که باشند برای مردم دروغ می گویند و دروغ های خود را با دیده درایی راست ثابت می کنند و میدانیم که دروغ و بی حیایی هر دو نشانه ضعف اخلاق است و هنگامی که بیدل می گوید هر جا که منصب آمد اخلاق فرار می کند حیران می مانیم که این عارف پا به دامن کشیده این تجربه غنی را از کدام دبستان آموخته است.

نمی خواهم از مقصود دور بیفتم دو شب پیشتر شب یلدا یعنی دراز ترین شب سال بود اما اینک آن شب طولانی را پشت سر گذاشته ایم و شاید با آرزوها و تصمیم های تازه به پیشواز سال نو میلادی می رویم اما در همان شب یلدا

ناگهان این پرسش بر ذهن من سایه افگند که شب یلدای این کشور چه وقت به پایان می رسد و به دنبال همین پرسش بود که من خواستم بدانم که شب یلدای کشور که سه سال کم چهل سال از عمرش می گذرد چه وقت و چه گونه بر کشور ما مستولی شد و چه گونه بود که کشور ما مصداق دقیق آن شعر بیدل قرار گرفت که در آن شب ها می رود و شب دیگر بر آن مستولی می شود و هنوز از طلوع خورشید خبری نیست؟!

من فکر می کنم که شب یلدای کشور ما از ششم جدی یا بیست و هفتم دسمبر یعنی تجاوز آشکار شوروی آغاز شد. توجه فرموده اید که من سرآغاز این شب یلدا را از کودتای ثور ۱۹۷۸ ندانسته ام زیرا که میدانم ما یک سیستم سالم انتقال قدرت نداشته ایم و همیشه در کشور ما قدرت از یک دست به دست دیگر با یک درجه خشونت انتقال یافته است پس چرا حزب دموکراتیک خلق را از این قاعده عمومی استثناء کنیم؟ اگر دیگران حق داشتند که قدرت را به زور بگیرند چرا حزب دموکراتیک خلق این حق را نداشته باشد؟ اما شش جدی از نظر من سرآغاز شب یلدای ما بدین دلیل است که ما ابتکار عمل را از دست دادیم و دیگر موضوعی به نام منافع ملی برای ما مطرح نبود. اگرچه دو جناح حزب دموکراتیک خلق تلاش کرده اند که مسئولیت دعوت شوروی ها را بر یکدیگر بیندازند ولی من خیلی صریح و پوست کنده می خواهم بگویم که روس ها را هیچ کس دعوت نکرده است زیرا اگر روس ها در انتظار دعوت می نشستند حزب دموکراتیک خلق نیز می توانست یک لویه جرگه عنعنوی را فرا خواند و برای دفاع از به اصطلاح انقلاب ثور "قطعات محدود" اردوی شوروی را دعوت کند. اما روس ها بدون دعوت و برای سرنگونی امین که او را جاسوس سی. آی. ای خواندند فراز آمدند و از همین جا بود که ما اختیار کشور خود را از دست دادیم. امین با مشوره روس ها استبداد استالینی را بر افغانستان تطبیق کرد ولی نتیجه نگرفت و تعامل شوروی همیشه همین بوده است که با تغییر پالیسی رهبر را نیز تغییر داده است. روس ها در چکوسلواکیای آن روز با تغییر پالیسی دوبچک را و در افغانستان با تغییر پالیسی نخست امین و بعداً ببرک کارمل را کنار گذاشتند. وضع درهم و برهم افغانستان آن روز بر روس ها نهیب می زد که بر افغانستان لشکر کشی نمایند و غرب را از یک ماجرا جویی نظامی بترسانند اما فرصتی به دست امریکا نیز افتاده بود که انتقام شکست امریکا را در ویتنام از رقیب خود بگیرد و روس ها را ده سال یعنی به همان اندازه ماجراجویی که امریکا در ویتنام کرده بود در افغانستان نگاه دارد، که نگاه داشت. آری افغانستان در ششم جدی خود را به توپ فوت بال قدرت های جهانی بدل کرد و به اصطلاح معروف در هر دو سوی سرحد پیر خود را گوروان گرفت! دیگر افغان ها خود ابتکار را در افغانستان و پاکستان هر دو از دست داده بودند و به مهره های شطرنج دیگران بدل شده بودند. آنجا رژیم دست نشاند به زور یک صد و پنجاه هزار قوای بیگانه بر اریکه اقتدار نشسته بود و برای امنیت خود جوانانی را که هیچ گونه تجربه نظامی و جنگی نداشتند از کوچه و بازار شکار می کرد و به قشله های عسکری می بُرد و این جوانان را در واقع مجبور می ساختند که مکتب را ترک بگویند و به سوی پاکستان فرار کنند و بدبختانه در آن جا ها گرفتار تعصبی از نوع دیگر می شدند. اگر از حقیقت نگذریم اکثریت جوانانی که در مدرسه های پاکستانی شاگرد شدند و درس بنیاد گرایی گرفتند همان ها بودند که از شکار های خیابانی رژیم دست نشاند روس ها یعنی از زیر باران فرار کرده و زیر ناوه نشسته بودند. در پاکستان و ایران رهبران تنظیم ها نشسته بودند و از بیکاری دانه های تسبیح را پشت هم می انداختند و اختیار دیگر کار ها به دست آی. ای و سپاه پاسداران ایران بود. آری شب یلدای کشور ما از همان ششم جدی آغاز شد و بالاخره بعد از سقوط نجیب الله پیش از آنکه سحر بدمد شب استیلای مجاهدین و شب های تیره و تار چور ها و گُشتار های کابل آغاز شد و یک حالت قوماندان سالاری و پوسته سازی در سرپای مملکت رونق گرفت که مگو و میرس و چون

نظامی بازخواستگر در صحنه نیامده بود سران حزب دموکراتیک خلق بدون اینکه به خاطر گور های دسته جمعی و اعدام های بدون محاکمه و بازخواست در پولیگون ها محاکمه و مجازات شوند راه مهاجرت به سوی کشور های غربی را در پیش گرفتند و بر ریش قربانیان خود خندیدند. شب یلدا ی مجاهدین با غلبه سیاست پاکستان و آمدن طالبان به پایان رسید و شب یلدا ی طالبان آغاز گردید و باز هم سحر نا شده شبی دیگر آمد. شب تاریک محاکمات صحرایی، شب تاریک پامال کردن مقام و حقوق زنان و شب یلدا ی تازیانه و شلاق و این شب نیز تا سال دو هزار و یک میلادی ادامه یافت. حادثه یازدهم سپتمبر گلیم طالبان را برچید و پای چهل کشور جهان را در افغانستان باز کرد و چون بعد از این همه شب های طولانی و دراز افغانان ابتکار عمل را کاملاً از دست داده بودند و به بلی گویان سر به زیر قدرت های بیرونی بدل شده بودند و در این میان اگر جناب کرزی هم گاه گاه به اصطلاح ترازوی کهنه بر زمین می زد برای بازار گرمی و جلب منفعت بود و حکومت وحدت ملی که برای همه معلوم است و در نتیجه شب یلدا ی کشور ما همچنان ادامه یافته است و بنا براین وقتی من آهی سرد کشیدم و گفتم:

شب یلدا ی این کشور خدایا نمیدانم سحر دارد ندارد!

آیه ۵۳ سوره انفال یادم آمد که خدا می گوید: "ما نعمت هایی را که به یک قوم داده ایم تغییر نمی دهیم تا آنان نفس های خود را تغییر ندهند." ما متأسفانه نفس های خود را از آن آزاد مردان متوکل بر خدا تغییر دادیم و ننگ اسارت را به دست دیگران پذیرفتیم و اکنون یک هوالغفور گفتن و تکیه بر بازوی خود کردن در کار است تا ما اختیار خود و منفعت ملی خود را به دست بگیریم و به دنیا نشان بدهیم که دوستی اتکای به نفس انسان ها را از دست شان نمی گیرد. دیگران سال هاست که ما را به نفع خود جنگانده اند و این شب یلدا را بر ما مستولی گردانیده اند و اینک زمان آن فرا رسیده است که ما خود را از بردگی فکری پاکستان، ایران، روس، امریکا، چین و خلاصه تمام خارجی ها نجات بدهیم و فارغ از احساس های قومی و زبانی و فرهنگی کشوری بسازیم که در آن همه با حقوق مساوی و آزادی های دموکراتیک زندگی کنند.

من گفتم که نمی توانم دریابم که بیدل شعر خود را به ارتباط کدام حادثه سروده است اما می دانم که سخت مصداق شب یلدا ی جامعه ماست. یک بار دیگر بخوانید:

دل باز به جوش یارب آمد شب رفت سحر نشد شب
از اهل دول حیا مجوید اخلاق کجاست منصب آمد

والله اعلم بالصواب. روز چهارشنبه ۲۳ دسمبر ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر